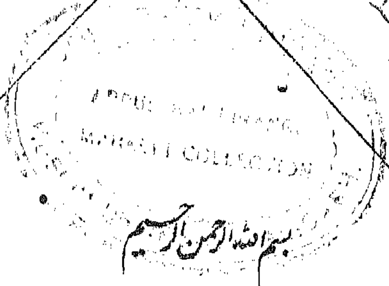
قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى ركعة لم يقرأ فيها بام القرآن فلم يصل الا ان يكون وراء الامام

الحمد لله كه رساله عجيبه غريبه موسومه

الدليل القوي على ترك القراءة للمقتدي

در بيان ترك قراءة فاتحه خلف الامام

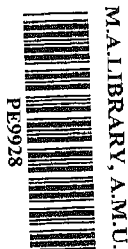
بمطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی
بماه شعبان سنه ۱۲[illegible] من هجرة النبي صلى الله عليه وسلم طبع گرديد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين اما بعد میگوید اضعف العباد وافقر
الی مولاه الغنی احمد علی السهارنپوری که سبب تحریر این کلمات چند دربیان عدم قراءة خلف الامام آن
یکی از مخلصان قلبی عنایت فرمایان ولی اعنی مکرمی سید ضامن علی صاحب سهارنپوری یکمرتبه ازین پیشتر
در سهارنپور چنان فرمودند که جناب مولوی محمد شاه صاحب ساکن لودهانه که از اهل حق و منصف اند
روزی کار اند پرسیده اند که حدیث عبادة بن صامت در قراءة فاتحه ثابت است پس در صورت ثبوت آن
حنفیان چه وجه ترک قراءة خلف الامام دارند گفتم البته حدیث مذکور را ابوداود وغیره نقل کرده است و
متمسک حنفیان قوله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا است چون که شما صاحب ممدوح
هیچ جواب بخدمت مولوی صاحب موصوف ننوشتند ازانجا بجواب ایشان بار دیگر چیزی رقم فرمودند این
که در مسئله مختلف فیه بحث و تنازع را مستحسن نمی پندارد و بار دیگر هم بجواب ایشان بطور بسیار کناره ودر
اکتفا باین جواب کرده دادم که موطا محمد را از ینجا برآورده پیش سید ضامن علی صاحب دادم که ازین کتاب
چندین روایات که از اخبار و آثار ذکر کرده است نقل کرده باید فرستاد بار سیوم جواب این روایات
هم رقم شده اند سید صاحب ممدوح که واسطه این تحریر فیمابین بودند بسیار تاکید و اصرار فرمودند در
که یکبار بجواب این امر متوجه شده باید نوشت هرچند این امر مرغوب طبع نبود نیز فرصت

نقل



لکن بسبب آنکه بیدات سید امن علی صاحب و نیز بتقریر این که مولوی محمد شاه هم مردودین دار نشسته
و غرض از این تحقیق دارند بحث و جدل علوه و کرها این چند کلمات بسلک تحریر کشیدیم امید از اهل
صلاح چنین است که آنچه از خطا و سهو که در آن رفته باشد باصلاح آن کوشند بلکه اگر ممکن باشد با تحریر هم
از آن اطلاع بخشند ان شاء الله تعالی بعد از دانستن حقیقت آن این ضعیف هم مخالف حق نخواهد بود و ما توفیقی
ولا حول ولا قوة الا بالله و هو المستعان و علیه التکلان لکن چون که بنای این مقال بجواب سوال است لهذا
باندراج سوال هم ضرورت افتاد و آن این است سوال حدیث عباده بن صامت رضی الله عنه که ابو داود
وغیره آن را روایت کرده اند چنانچه در مشکوة نیز یافته شده صحیح و ثابت است در قراءة مقتدی
بفاتحه یا در آن موجود و روایات دیگر که در عنایت نامه سامی ارقام یافته معارض حدیث صحیح مرفوع است
شد علاوه آنکه صحت اسانید روایات مذکوره نیز محل تأمل است چه صحت احادیث صحاح سته
متفق علیها است و در دیگر کتب صحت این امر باین وجه متعذر است تا تعارض آیت کریمه با حدیث عباده
نیست جوابش این که حدیث را معارض آیت نگوئیم بلکه مخصص آن چه از آیت مطلقا انصات و استماع
و نهی از قراءة بدون تخصیص وقتی از وقتی معلوم شد و از حدیث تخصیص انصات با ورای فاتحه تا
کردیم پس حدیث معارض آیت نشد بلکه اطلاق حکم آیت را تقیید و تخصیص بعض اوقات دون بعض نمود
و قطع نظر ازین در صلوة سریه تعارض نیست چرا که ظاهر امر مفاد آیه کریمه آنست که انصات برای استماع
و در صورت عدم استماع وجوب انصات ممنوع باشد و آیت خلاصه آنچه در بعض رسائل بنظر رسیده و کمی
و بالفعل در خاطر مستحضر همین قدر محفوظ بوده جوابش نوشته شد و جواب مختصر نماند که درین عبارت سوال
از بعض کلمات چنان معلوم میشود که سائل آگاهی کامل باصطلاحات اهل حدیث نیست لهذا برای بعض امور
متعلقه آنجا اولا ذکر کردن ضرورت افتاد اول بباید دانست که معنی صحت حدیث
اگر حسب اصطلاح مقصود است نزد محدثین یعنی متصل الاسناد بنقل عدول ضابط از مثل خود سالم از شذوذ و

و علت است صحت پس صحت آن اصطلاحیست کما قال فی جواهر الاصول و الصحیح ما اتصل اسناده بنقل
العدل الضابط عن مثله و سلم عن شذوذ و علة اذا قیل فی الحدیث انه صحیح فمعناه ما ذکرنا و لا یلزم ان
یکون مقطوعا به فی نفس الامر و کذا اذا قیل انه غیر صحیح فمعناه انه لم یصح اسناده علی الوجه المعتبر لا انه کذب
فی نفس الامر انتهی لکن این صحیح اگر بحد تواتر رسید مفید یقین خواهد شد و بدرجه شهرت موجب اطمینان
و اگر آحاد است افاده ظن خواهد بخشید کما هو مبین فی موضعه پس حکم بصحت حدیث موقوف است بر وجود شرائط
معهوده در سند وی اگرچه در صحاح سته نباشد و در صحاح سته سوای بخاری و مسلم احادیث هر قسم از صحاح
و حسان و ضعاف موجود و تسمیه بصحاح تغلیبی است چنانچه شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة گفته کتب سته
که مشهورند دران اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود و تسمیه صحاح بطریق تغلیب است انتهی
و بخاری و مسلم اگرچه التزام این امر کرده اند که حدیث غیر صحیح در صحیحین خود نیارند لکن این نیست که تمامی صحاح را
دران درج کرده اند بخاری خود میگوید که نیاوردم درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح
و کذا قال مسلم فی مسنده پس نزد علما حکم بصحت حدیث و ضعف آن باعتبار احوال رجال سند است و فقط
حکم بصحت بخاری و مسلم تماما برجوع باین اصل میکنند و کتب دیگر هم سوای صحاح سته معتبر اند که بسیاری
از احادیث صحیحه و حسان العمل مسند و بعضی از ایشان در صحاح سته نیست مولانا شاه عبد العزیز صاحب
عجاله نافعه فرموده اند که موطا مالک گویا ام صحیحین است و ضبط رجال این کتاب محتج علیه است و صحیح بخاری
و مسلم هر چند در بسط و کثرت احادیث ده چند موطا باشند لکن طریق روایت احادیث و تمیز رجال و راه اسناد
و استنباط از موطا آموخته اند انتهی ملخصا و کذا قال شاه ولی الله و سوای این مثل مستدرک حاکم که آنچه از بخاری
و مسلم احادیث صحیحه مانده درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان
و صحیح ابن خزیمه و صحیح ابن حبان و غیرها و قطع نظر ازین اگر حدیثی معمول امام اعظم باشد و در صحاح سته او را
بضعف منسوب کرده باشند تضعیف ایشان نسبت بامام اعظم قابل حجت نیست چرا که ضعف کی نارسیدن

این محدثین رحمهم الله بطریق واسطه ضعیف آن حدیث ضعیف مقبول گردیده باشد و ابوحنیفه که متقدم است او راست
واسطه ضعیف نیفتاده باشد بلکه بطریق دیگر معتبر رسیده باشد الغرض بهر حال متقدم را فضیلتی است که متأخر نیست
را که بگویند در حق وی که صحیح و قوی را میگذارد و ضعیف را اخذ میکند چرا که او دانا تر است بمراد شارع
ازینجاست که در اصول گفته حکم المعارضة بین السنتین المصیر الی اقوال الصحابة رضی الله تعالی عنهم خصوصا فقهای
ایشان مثل خلفاء راشدین و عبادله ثلثه و زید بن ثابت که قول هم حجتی است قوی گویا آیینه است برای توضیح مراد
شارع لاسیما در امریکه کثیر الوقوع باشد مثل قراءة صلوة وغیره تا آنکه اجماع اکثری از ایشان بخلاف
حدیث مرفوع در چنین مقدمه مشعر است بضعف وی الا ممکن نبود که امری از پیشگاه رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم بثبوت رسد و یاران جلیل القدر اصحاب از ان بیهوده آید مگر وقتی که ثبوت آن بصحت نرسد پس مقتدی خلف
الامام که پنج بار در روزی در پیش می آید پنهان نیست که در چنین مقدمه توجه و رجوع باقوال جمهور صحابه که ثبوت اجماع
شان در قرون ثلثه بمرتبه تواتر رسیده باشد و قران و حدیث هم مؤید قول ایشان است کرده شود بلکه مخلصی
نیست مگر رجوع کردن بسوی اقوال ایشان چون ممهد شد این مقدمه پس حالا بیان می آید حال حدیث عباده بن صامت که
در سوال مخصص آیت گفته است حدیثیکه آن را ترمذی و ابوداود ولفظه هکذا عن عبادة بن
الصامت رضی الله عنه قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ فثقلت
علیه القراءة فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم قلنا نعم یا رسول الله قال
لا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها انتهی در سند این روایت عند الترمذی
و ابی داود محمد بن اسحاق واقع است قال الشیخ ابن حجر فی التقریب محمد بن اسحاق صدوق یدلس و رمی
بالتشیع والقدر و در روایة اخری لابی داود و انا اقول مالی ینازعنی القران فلا تقرؤا بشیء من القران اذا جهرت
الا بام القران و عند النسائی نحوه و در سند این روایت عند النسائی و ابی داود نافع بن محمود واقع است او مستور
مجهول است کذا فی التقریب و یحیی بن معین که از نقاد حدیث و محققین این فن است او گفته که جمله اسنادیکه

این حدیث اسناده لیس بذاک انتهی و نیز کلام ترمذی در جامع هم مؤید همین است حیث قال بعد هذا الحدیث و
روی هذا الحدیث الزهری عن محمود بن الربیع عن عبادة بن الصامت رضی
الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب و
قال هذا اصح انتهی پس ترمذی این قدر الفاظ را که به روایت ثانی آورده و خطا انداز جملهٔ استثنائیه وغیره
داده چراکه رواة این روایت کلهم ثقات اند و نیز کتفا کردن بخاری در صحیح خود حدیث عباده به همین قدر
الفاظ مثل روایت ثانیه ترمذی مؤید این مدعا است چراکه بخاری این حدیث را در چنین باب آورده که ترجمة الباب
آن وجوب قراءة خلف الامام است اگر به ثبوت رسیدی نزد بخاری حدیث عباده مثل روایت ابی داود
مع جملهٔ استثنائیه وغیره هرگز ترک نکردی انتهی و ایضاً تصریح ازیلعی بان حدیث عباده ضعّفه احمد و جماعة و ایضاً
روی عن عبادة ما یعارض هذه الروایة المذکورة فی ابی داود بل یضعفها لان اسناده صحیح من هذه و لفظه عن
عبادة بن الصامت انه علیه الصلوة والسلام قال لا یقرأن احد منکم شیئاً من
القرآن اذا جهرت بالقرآن قال الدارقطنی رجاله کلهم ثقات و ایضاً یضعفه ما قال احمد بن حنبل ما سمعنا احداً
من اهل الاسلام یقول ان الامام اذا جهر بالقراءة لا تجزئ صلوة من لم یقرأ انتهی فان حدیث عبادة ان دل
علی رکنیة قراءة الفاتحة حتماً فی جمیع الصلوات بل یقتضی ان لا یجوز شیء من الصلوات الا بها فلیتأمل پس بر
ظاهر است که هرکه بنظر انصاف خالی از اعتساف درین دلایل مذکوره که دلالت صریح بر ضعف حدیث عباده دارند
غور و تامل خواهد کرد و بر ان پوشیده نخواهد ماند که قول دارقطنی و خطابی در تحسین حدیث عباده حیث قال الدارقطنی
اسناده حسن و رجاله ثقات و قال الخطابی اسناده جید از قبیل دعوی بلا دلیل است و لهذا ابن الملقن هرگاه که قول
ایشان را در تحسین حدیث عباده بلا تعرض از حال محمد بن اسحاق قابل اعتراض یافت پی در ستی قول ایشان
گردیده حجتی ناسموع و دلیلی غیر مطبوع قایم کرد حیث قال فان قلت فی اسناده محمد بن اسحاق و هو مدلس فکیف
یکون حسناً فالجواب ان الدارقطنی والبیهقی و ابن حبان رووا باسنادهم عن ابن اسحاق قال ذلک انتهی و رجال

غور است که ابن ملقن تدلیس ابن اسحاق ذکر کرده فقط و آنکه ابن حجر عسقلانی که هم شافعی است وغیره ذکر کرده
که ابن اسحاق مدلس و رمی بالتشیع والقدر ازین چشم پوشی کرده و مع هذا خود قایل که دید که تدلیس اوی قدح است
را از حسن بودن می برارد و جوابش چنین داده که ضعیف تر از نسج عنکبوت است چرا که هر گاه که دارقطنی و ابن
حبان و بیهقی در کتب خود احادیث ضعیفه و سقیمه یا منسوب بوضع نقل کرده باشند و بنا بر ضعف حدیث بر ضعف اسنادش
چنانکه اشاره از ان در مقدمه این رساله گذشته است پس مجرد روایت ایشان از شخصی چگونه دلیل بر اتقانش
کرده و کما هو ظاهر عند کل من له ادنی لب من عقل سلیم پس هر گاه که ظاهر شد حال روایت عباده که تقیید
صحیح و تقیید معیوب شد پس حالا باید دانست تعارض آن بمعنی آیت و احادیث مرفوعه وغیر مرفوعه و مخالفت
جمهور صحابه خصوصاً فقهای ایشان و تابعین وغیره که گریز نیست چه بنیان بر از طلب حق و قبول آن لکن در اینجا
حاجت افتاد بجواب چندین شبهات که وارد میشوند و آن اینکه اگر بخاطر خطیر راه یابد که بدون جمله استثنائیه
هم مقتضای حدیث عباده وجوب قراءة الحمد بر هریک از امام و مقتدی است زیرا که تقیید از الفاظ که لا صلوة لمن لم
یقرأ بفاتحة الکتاب نیز ثابت شده غایت آن ای فرض بودن قراءة بر هریک از امام و مقتدی جوابش اینکه
این الفاظ بدرجه صحت مسلم لکن فرض بودن از حدیث قراءة فاتحه بر امام هم غیر مسلم چه جای مقتدی چرا که لازم
می آید زیادة علی النص بخبر واحد کما قال الحسامی و لهذا لم یجعل علمائنا رحمهم الله تعالی قراءة الفاتحة رکنا فی الصلوة
بخبر الواحد لانه زیادة علی النص انتهی و یؤیده ما روی البخاری وغیره فی قصة تعلیم النبی صلی الله علیه وسلم احکام الصلوة
للاعرابی ثم اقرأ ما تیسر معک من القرآن و یدوی بما معک و لا یخفی ان المقام مقام التعلیم و البیان سوال پس
اگر گفته شود که مقتضای نص گو فرضیت فاتحه را بخصوصها لازم نمیگرداند لکن مطلق قراءة را بر مقتدی خلف الامام
واجب میگرداند پس مطلق قراءة بمقتضای نص هم فرض گردید جواب گوییم آری لکن بمقتضای حدیث
من کان له امام فقراءة الامام له قراءة که بطرق متعدده ثابت است از مقتدی ساقط گشت سوال
پس اگر گفته آید که چنانچه در خبر فاتحه زیادة علی النص بخبر واحد لازم می آید در عدم قراءة مقتدی خلف الامام

نص و هو قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن بخبر واحد یعنی من کان له امام الخ لازم آمد جواب که عام
من تخصیص بخبر واحد وقتی می تواند شد که عام بر قطعیت خود باقی باشد یعنی مخصوص البعض نشود و اگر مخصوص
البعض گردد و باقی افراد ظنی میماند اکنون جایزست تخصیص آن بخبر واحد که آن بسبب ظنیت و عموم فاقرءوا
ما تیسر من القرآن مخصوص البعض است در شخصی که امام را در رکوع یابد چرا که بران شخص قراءت بالاجماع
فرض نیست پس جایز باشد تخصیص آن بخبر واحد و معهذا مقتدی بالکل تارک قراءت نیست بلکه قراءت حکمی از
همین خبر من کان له امام فقراءة الامام له قراءة برای وی ثابت است کما اشار الیه العینی فان قلت قوله صلی
الله علیه وسلم قراءة الامام له قراءة یعارض قوله تعالی فاقرءوا فلا یجوز ترکه بخبر الواحد قلت جعل المقتدی قاریا
بقراءة الامام فلا یلزمه الترک و نقول انه خص المقتدی الذی ادرک الامام فی الرکوع فانه لا یجب علیه القراءة
بالاجماع فیجوز الزیادة علیه بخبر الواحد انتهی سوال اگر گفته شود همچنانکه نص فاقرءوا ما تیسر من القرآن مخصوص
البعض بالاجماع ثابت شد و بناء علیه قراءة از مقتدی ساقط گشت لجواز الزیادة بخبر الواحد و هو من کان له
امام فقراءة الامام له قراءة پس اکنون چرا جایز نمیشود تخصیص آن بخبر فاتحه یعنی لا صلوة لمن لم یقرأ بها کلا
الفاتحة و الا فما الفرق فی تخصیصه بخبر دون خبر فجوابه ان التخصیص بالاول انما هو بالمأموریت بعد ما ثبت تخصیصه
بمدرک الامام فی الرکوع اجماعا و لم یقع تخصیصه لعموم المفرد فلم یجز تخصیصه بالظنی انتهی که چه همچنانکه لازم شد
امام چه جای مقتدی فرضیت فاتحه بخبر صحیح متفق الصحة یعنی لا صلوة لمن لم یقرأ بها لمعارضته بالنص پس چگونه لازم شود
بر مقتدی بالفاظ ضعیفه حدیث عبادة مع تعارضه لا بالنص بل بالنصوص احدها ما تیسر من القرآن ثانیها و اذا قرئ
القرآن فاستمعوا له ثالثها من کان له امام الخ و اما ما قال الشافعی رح یجب علی المؤتم قراءة الفاتحة مطلقا سواء کانت
الصلوة جهریة او سریة لقوله علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب الحدیث عبادة بن الصامت المذکور
فاقول ان حدیث عبادة قد بیناه مفصلا بانه لیس قابلا للاحتجاج کیف مع التعارض بالنص القرآنی و اما استدلاله بقوله
علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب فقد جوابه ایضا بانه زیادة علی النص ای فاقرءوا ما تیسر و هی لا تجوز بخبر الواحد

لكنه يوجب العمل فقلنا بوجوبها لكن خصصناها في حق المقتدي بخبر مشهور في القوة اعني من كان له امام وايضا قوله
لا صلوة محمول على نفي الكمال كقوله عليه السلام لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله ولا صلوة لجار المسجد الا
في المسجد وفي العيني ويحمل على نفي الكمال اولى بل يتعين لان نفي الاصل يستلزم نفي الكمال ايضا فيكون نفي
شيئين فيكثر المخالفة فيتعين نفي الكمال فان قلت هذا الحديث مشهور فان العلماء تلقته بالقبول فيجوز الزيادة
بمثله قلت لا نسلم انه مشهور لان المشهور ما تلقاه التابعون بالقبول وقد اختلف التابعون في هذه المسئلة ولئن
سلمنا انه مشهور فالزيادة بالخبر المشهور انما تجوز اذا كان محكما اما اذا كان محتملا فلا وهذا الحديث محتمل لان مثله
يستعمل لنفي الجواز ويستعمل لنفي الفضيلة كقوله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد
والمراد نفي الفضيلة كذا اهـ ويؤيد هذا التأويل قوله تعالى انهم لا ايمان لهم معناه انهم لا ايمان لهم موثوق
بها ولم ينف وجود الايمان منهم رأسا لانه تعالى قد قال وان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم
وعطف على ذلك ايضا الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم فثبت انه تعالى لم يرد بقوله انهم لا ايمان لهم
نفي الايمان اصلا وانما اراد به ما ذكرنا وهذا يدل على اطلاق لفظ لا والمراد بها نفي الفضيلة دون الاصل كما ذكرنا
من النظير انتهى وكقوله عليه السلام لا ايمان لمن لا امانة له ولا صام من صام الدهر
لنا فلا حجة له ونظائره كثيرة ومع قطع النظر فانه مأمور بالانصات بالنص وهو قوله تعالى واذا قرئ
القرآن فاستمعوا له وانصتوا ويؤيده ما روى مسلم عن زيد بن ثابت الانصاري قال وهو كاتب الوحي
ومن اجل فقهاء الصحابة قال لا قراءة مع الامام في شيء وعن جابر بمعناه وهو قول علي وابن مسعود وكثير من الصحابة
رضي الله عنهم ولحديث ابي هريرة وابي موسى واذا قرئ فانصتوا وهذه حجة صريحة على الشافعي في وجوب
القراءة على المؤتم مطلقا وعلى مالك في السرية وسيجيء ما يؤيدها من الاخبار والآثار واقوال مشاهير الصحابة
ان شاء الله تعالى ومن ثم قال في الهداية ولكن حظ المقتدي الانصات والاستماع لقوله تعالى واذا قرئ القرآن
الآية قال ابن الهمام في فتح القدير الانصات لا يخص الجهرية لانه عدم الكلام لكن قيل ان السكوت للاستماع لا مطلقا

وحاصل الاستدلال بالآية ان المطلوب امران الاستماع والسكوت فيعمل بكل منهما والاول يخص الجهرية والثاني
لا فيجري على اطلاقه فيجب السكوت عند القراءة مطلقا وهذا بناء على ان ورود الآية في القراءة في الصلوة
واخرج البيهقي عن الامام احمد قال اجمع الناس على ان هذه الآية في الصلوة انتهى كلام الفتح او نقول القراءة
انما سقطت عن المقتدي لان قراءة الامام جعلت له قراءة قال في الفتح فلو قرأ مع هذا لكان له قراءتان
في صلوة واحدة وهو غير مشروع انتهى ونميتوانند شد تخصيص فاتحه بحديث عبادة رضي الله عنه لانه زيادة
على النص بخبر الواحد قال ثم تدبر الكون طريق ديگر اختيار ميكنيم يعني اگر بالفرض تسليم كرده آيد يعني كه مقتضاي خبر
لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب فرضيت فاتحه است و تسليم كنيم كه ازين خبر قراءت فاتحه فرض گشت تا هم لازم نمي
آيد فرضيت آن بر مقتدي خلف الامام زيرا كه اين خبر واحد است پس اين خبر واحد مثل آن مخصص ميتواند شد
اتفاقا يعني خبر من كان له امام فقراءة الامام له قراءة كه روايت كرده است آن را ابو حنيفه بسند صحيح كه مرفوع
در مسندي كه منسوب بوي است و از طرق عديده ديگر مرفوعا و مرسلا ثابت شده است كه صريح است مفصلا دال است
بر ترك قراءة خلف الامام الكثري از صحابه مرويست نهي از قراءة خلف الامام از هشتاد كس صحابه كبار كه صحيح
تا آنكه دعوي كرده صاحب هدايه اجماع صحابه را بر امتناع وهم كرده خلفاي راشدين تا آنكه بعض ايشان گفتند كه كاش
پر شود دهن قاري خلف الامام بودي و بعض گفته كه اخگر در دهن بودي و بسياري از صحابه حكم بفساد صلوة قاري
خلف الامام كرده و روايات مرفوعه هم درين باب بلكه بقيد فاتحه بثبوت رسيده چنانچه خنفي از ان به بيان آيد
وبالله التوفيق قال علي القاري في شرحه الموطأ محمد رح في شرح النقاية للشمني روى سفيان الثوري وشعبة و
اسرائيل بن يونس وشريك وابو الاحوص وسفيان بن عيينة وجرير بن عبد الحميد عن موسى بن ابي عائشة عن عبد الله
بن شداد عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا من كان له امام فقراءة الامام له قراءة وروى احمد
في مسنده عن ابي الزبير عن جابر مرفوعا انتهى قال العيني في شرحه للبخاري في بيان هذا الحديث ان هذا الحديث رواه
جماعة من الصحابة وهم جابر بن عبد الله وابن عمر وابو سعيد الخدري وابو هريرة وابن عباس وانس بن

مالك

مالک رضی الله عنهم ومع هذا روی منع القراءة خلف الامام عن ثمانین نفرا من الصحابة الکبار منهم
المرتضی والعبادلة الثلثة وکان اقاویلهم بمنزلة الاجماع فمن هذا قال صاحب الهدایة وعلی ترک القراءة
خلف الامام اجماع الصحابة فسماه اجماعا باعتبار اتفاق الاکثر وایضا فی العینی وذکر الشیخ الامام عبد الله
ابن یعقوب السبذمونی فی کتاب کشف الاسرار عن عبد الله بن زید بن اسلم عن ابیه قال کان عشرة
من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ینهون عن القراءة خلف الامام اشد النهی ابوبکر الصدیق وعمر الفاروق
وعثمان بن عفان وعلی بن ابی طالب وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود وزید بن
ثابت وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس رضی الله عنهم وایضا اورد هذه الروایة الشیخ العابد السندی
مولدا والمدنی مهاجرا فی شرح المسند المنسوب الی ابی حنیفة بروایة الحصکفی وقال بعد هذه الروایة فقول الما
ثبت نهی العشرة المذکورة ولم یثبت احدهم علیهم عند توافر الصحابة کان اجماعا سکوتیا انتهی وروی عبد
الرزاق فی مصنفه اخبرنی موسی بن عقبة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر وعثمان کانوا
ینهون عن القراءة خلف الامام واخرج عن داود بن قیس عن محمد بن بجاد عن موسی بن سعد بن ابی
وقاص قال ذکر ان سعد ابی وقاص قال وددت ان الذی یقرأ خلف الامام فی فیه جمر انتهی وروی محمد
موطاءه اخبرنا داود بن قیس الفراء اخبرنی بعض ولد سعد بن ابی وقاص انه ذکر له ان سعدا قال وددت
ان الذی یقرأ خلف الامام فی فیه جمرة قال محمد اخبرنا بکیر بن عامر حدثنا ابراهیم النخعی عن علقمة بن قیس قال
لان اعض علی جمرة احب الی من ان اقرأ خلف الامام انتهی وفی الکفایة قال من قرأ خلف الامام ملا
فی فیه جمرة وقال علی رضی الله عنه من قرأ خلف الامام فقد خطأ الفطرة انتهی وفی العینی قال ابن مسعود ملیء فوه
ترابا رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه وقال عمر بن الخطاب وددت ان الذی یقرأ خلف الامام فی فیه حجر
انتهی واخرج الطحاوی باسناده عن علی رضی الله عنه انه قال من قرأ خلف الامام فلیس علی الفطرة اراد لیس علی
شرط الاسلام وقیل لیس علی السنة انتهی واخرجه ابن ابی شیبة فی مصنفه عن ابن ابی لیلی عن علی رضی

الله عنه من قرأ خلف الامام فقد خطأ الفطرة انتهى واخرجه الدارقطني كذلك من طرق واخرج عبد الرزاق في مصنفه عن داود بن قيس عن محمد بن عجلان قال قال علي من قرأ مع الامام فليس على الفطرة انتهى وروى ابن ابي شيبة في مصنفه حدثنا وكيع عن حسين بن صالح عن عبد الملك بن ابي سليمان عن ابراهيم قال الذي يقرأ خلف الامام فاسق انتهى وفي الكفاية وعن سعد بن ابي وقاص وزيد بن ثابت رضي الله عنهم من قرأ خلف الامام فلا صلوة له وقال شمس الائمة السرخسي رحمة الله عليه تفسد صلوته في قول عدة من الصحابة رض كذا ذكره علي القاري ايضا ويؤيده قال محمد في الموطا اخبرنا داود بن قيس الفراء اخبرنا عمر بن محمد بن زيد عن موسى بن سعد ابن زيد يحدثه عن جده انه زيد بن ثابت الانصاري انه قال من قرأ خلف الامام فلا صلوة له انتهى واخرج الطحاوي في معاني الآثار عن حماد بن سلمة عن ابي جمرة قال قلت لابن عباس اقرأ والامام بين يدي قال لا انتهى وروى ابن ابي شيبة في مصنفه عن جابر قال لا تقرأ خلف الامام ان جهر ولا ان خافت انتهى وفي سنن النسائي حدثنا هارون بن عبد الله حدثنا زيد بن الحباب حدثنا معاوية بن صالح حدثنا ابو الزاهرية حدثني كثير بن مرة الحضرمي عن ابي الدرداء سمعته يقول سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم افي كل صلوة قراءة قال نعم قال رجل من الانصار وجبت هذه فالتفت الي وكنت اقرب القوم منه فقال ما ارى الامام ان ام القوم الا قد كفاهم وفي موطا محمد اخبرنا عبيد الله بن عمر بن حفص بن عاصم عن نافع عن ابن عمر قال من صلى خلف الامام كفته قراءته اخبرنا عبد الرحمن بن عبد الله المسعودي اخبرني انس بن سيرين عن ابن عمر انه سئل عن القراءة خلف الامام قال يكفيك قراءة الامام حدثنا الشيخ ابو علي قال حدثنا محمود بن محمد المروزي قال حدثني سهل بن عباس الترمذي اخبرنا اسمعيل بن علية عن ايوب عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قراءة الامام له قراءة انتهى قال علي القاري شارح الموطا والحديث رواه احمد وابن ماجه عن جابر بلفظه من كان له امام فقراءة الامام له قراءة قال محمد اخبرنا سفيان بن عيينة عن منصور بن المعتمر عن ابي وائل قال سئل عبد الله بن مسعود عن القراءة خلف الامام قال انصت فان

في الصلوة

في الصلوة لشغلا سيكفيك ذاك الامام اخبرنا اسرائيل بن يونس حدثنا منصور عن ابراهيم قال ان اول من قرأ
خلف الامام رجل اتهم انتهى قال شارحه علي القاري اي نسب الى بدعة او سمعة ويؤيده ما روى ابن ابي شيبة
في مصنفه حدثنا الثقفي عن ايوب عن محمد قال لا اعلم القراءة خلف الامام من السنة انتهى قال محمد في الآثار
اخبرنا ابو حنيفة حدثنا ابو الحسن موسى بن ابي عائشة عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن جابر بن عبد الله الانصاري
قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجل خلفه يقرأ فجعل رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ينهاه عن القراءة
في الصلوة فقال اتنهاني عن القراءة خلف نبي الله صلى الله عليه وسلم فتنازعا حتى ذكرا ذلك للنبي صلى الله عليه
وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قراءة الامام له قراءة قال محمد وبه
نأخذ وهو قول ابي حنيفة رح انتهى ورجال هذه الرواية كلهم ثقات غير مجروح احد منهم وايضا اخرج هذا الحديث
برواية ابي حنيفة في المسند مرفوعا وقال شارحه ابو الفيض محمد مرتضى الحسيني كذا رواه محمد في الآثار والمظفر والمارزني ع الوا
وابن خسرو وابو بكر بن عبد الباقي وزفر وطلحة انتهى ورواه محمد في الموطا بهذا الاسناد الصحيح مختصرا بغير القصة وروى ابن
ابي شيبة في مصنفه حدثنا مالك بن اسمعيل عن حسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
كل من كان له امام فقراءة الامام له قراءة انتهى فالعجب ممن يقول ان هذا الحديث لم يثبت مرفوعا بسند صحيح وله
طرق اخرى ايضا صحيحة ولهذا رد هذا القول ابن الهمام في شرح الهداية حيث قال وقولهم ان الحفاظ الذين عدوهم
رفعوه غير صحيح قال احمد بن منيع في مسنده اخبرنا اسحاق الازرق حدثنا سفيان وشريك عن موسى بن ابي عائشة
عن عبد الله بن شداد عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان له امام فقراءة الامام له
قراءة وحدثنا جرير عن موسى بن ابي عائشة عن عبد الله بن شداد عن النبي صلى الله عليه وسلم فذكره ولم يذكر
عن جابر ورواه عبد بن حميد حدثنا ابو نعيم ثنا الحسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم
فذكره فاسناد حديث جابر الاول صحيح على شرط الشيخين والثاني على شرط مسلم فهولاء سفيان وشريك وجرير وابو
الزبير رفعوه بالطرق الصحيحة فبطل عدهم فيمن لم يرفعه ولو تفرد الثقة وجب قبوله لان الرفع زيادة وزيادة الثقة مقبولة

فلیتہ لم ینفرد و الثقة قد یسند الحدیث تارة و یرسل اخری و اخرجه ابن عدی عن ابی حنیفة فی ترجمته و ذکر فیه
قصة و بها اخرجه ابو عبد الله الحاکم قال حدثنا ابو محمد بن بکر الصیرفی ثنا عبد الصمد بن الفضل البلخی ثنا مکی بن
ابراهیم عن ابی حنیفة عن موسی بن ابی عائشة عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن جابر بن عبد الله ان النبی صلی
الله علیه وسلم صلی و رجل خلفه یقرأ فجعل رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ینهاه عن القراءة فی الصلوة فلما
انصرف اقبل علیه الرجل فقال اتنهانی عن القراءة خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنازعا حتی ذکر ذلک للنبی
صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی خلف الامام فان قراءة الامام له قراءة
وفی روایة لابی حنیفة رح ان ذلک کان فی الظهر و العصر و هکذا ان رجلا قرأ خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الظهر
او العصر فاومأ الیه رجل فنهاه فلما انصرف قال اتنهانی الخ و هذا یفید ان اصل الحدیث هذا غیر ان جابرا روی
محل الحکم فقط تارة و المجموع تارة و یتضمن رد القراءة خلف الامام لانه خرج تاییدا لنهی ذلک الصحابی عنها فی
السریة و الجهریة و یعارض ما روی فی بعض الروایات حدیث مالی انازع انه قال ان کان لابد فبفاتحة و کذا ما رواه
ابو داود و الترمذی عن عبادة بن الصامت قال کنا خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ و یقدم لتقدم المنع
علی الاطلاق عند التعارض و لقوة السند فان حدیث من کان له امام اصح ثم قد عضد بطرق کثیرة عن جابر
غیر هذا الطرق المذکورة و ان ضعفت و بمذاهب الصحابة حتی قال صاحب الهدایة ان علیه اجماع الصحابة انتهی ملخصا
کلام ابن الهمام سوال پس اگر گفته شود که بسیاری از احادیث دلالت میکند بقرأة مقتدی خلف الامام
چنانچه حدیث ابو هریرة من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن فهی خداج روایت کرد آنرا
مسلم و ابو داود و غیرهما و روی ابو داود عن ابی هریرة امرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان انادی انه لا صلوة الا
بقراءة و لو بفاتحة الکتاب انتهی و غیر ازین روایات دیگر هم آمده است جواب گویم من که جواب اش سابق گذشته
که ازین مطلق قرأت ثابت است نه قرأت خلف الامام و جواب دیگر است که آن مخالف است و اذا قری القرآن
الآیة و خبر من کان له امام لازم میاید و سیجیء الجواب الثانی من حدیث ابی هریرة قریبا نقلا من کلام الطحاوی فی

نظر ازین اگر حدیثی دلالت میکند بر عدم جواز الا بالفاتحه دیگری دلالت میکند بر جواز آن بلا فاتحه کما نقل العینی فی
قلت اخرج البیهقی من حدیث الجریری عن ابی الازهری سئل ابن عمر عن القراءة خلف الامام فقال انی لاستحیی
رب هذه البنیة ان اصلی صلوة لا اقرء فیها بام القرآن قلت هذه معارضة باطلة فان اسناده ما ذکره منقطع و
الصحیح عن ابن عمر عدم وجوب القراءة خلف الامام کما روی مالک فی الموطا باعلی طرق الاسناد عن نافع عن ابن
عمر قال اذا صلی احدکم خلف الامام فحسبه قراءة الامام واذا صلی وحده فلیقرأ قال وکان ابن عمر لا یقرأ خلف
الامام انتهی و روی عبد الرزاق فی مصنفه عن الثوری عن ابن ذکوان عن زید بن ثابت وابن عمر کانا لا یقرآن
خلف الامام و روی ایضا عن هشام بن حسان عن انس بن سیرین قال سألت ابن عمر اقرأ مع الامام
قال انک لضخم البطن یکفیک قراءة الامام انتهی ذکره ابو الفیض فی شرح المسند سوال فان قلت اخرج ابو داود
عن القعنبی عن مالک عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمع ابا السائب مولی هشام بن زهرة یقول سمعت ابا هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرء فیها بام القرآن فهی خداج فهی خداج غیر تمام
فقلت یا ابا هریرة انی اکون احیانا وراء الامام قال فغمز ذراعی و قال اقرأ بها فی نفسک یا فارسی فانی
لابی ... و قال النووی وهذا یؤید وجوب قراءة الفاتحة علی الماموم ومعناها اقرأها سرا بحیث تسمع نفسک
جواب قلت هذا لا یدل علی الوجوب لان الماموم مامور بالانصات لقوله وانصتوا و ایضا لیس فی حدیث ابی هریرة
شیء مما یدل علی وجوب القراءة علی الماموم الا عن رای ابی هریرة فقط لانه یحتمل ان یکون المراد فی الحدیث الصلوة التی
لا امام فیها فلذا قال الطحاوی وهی خلاصة ان حدیث ابی هریرة من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن فهی خداج
لیس فی ذلک دلیل علی انه صلی الله علیه وسلم اراد بذلک الصلوة التی تکون وراء الامام یحتمل ان تکون الصلوة التی
لا امام فیها للمصلی لیس من کان له امام فقراءة الامام له قراءة کیف و قد رأینا ابا الدرداء قد سمع من النبی صلی الله
علیه وسلم فی ذلک مثل هذا فلم یکن ذلک عنده علی الماموم کما روی کثیر بن مرة الحضرمی عن ابی الدرداء انه سمعه
یقول سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم افی کل صلوة قراءة قال نعم قال رجل من الانصار وجبت هذه

الی وکنت اقرب القوم منہ فقال یعنی ابو الدرداء ما اری الامام ان ام القوم الا وقد کفاہم فقد خالف ابو الدرداء
رأی ابی ہریرۃ فی ذلک انتہی کلام الطحاوی قلت بل یتعین ان ہذا الحدیث فی حق من یصلی وحدہ لئلا یخالف
بالنص القرآنی واذا قری القرآن وہا الحدیث المذکور من کان لہ امام ومما یقوی قولنا ما اوردہ الترمذی عن
الامام احمد حیث قال فی جامعہ اما احمد بن حنبل فقال معنی قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوۃ لمن لم یقرأ بفاتحۃ
الکتاب اذا کان وحدہ واحتج بحدیث جابر بن عبد اللہ حیث قال من صلی رکعۃ لم یقرأ فیہا بام القرآن فلم
یصل الا ان یکون وراء الامام قال احمد فہذا جابر من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم تاول قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لا صلوۃ لمن لم یقرأ بفاتحۃ الکتاب اذا کان وحدہ انتہی کلام الترمذی قلت ہذا التوجیہ فیہ تجمیع
یجمع النصوص وایضا یدل علیہ بل یعینہ ما روی مالک عن نافع عن ابن عمر قال اذا صلی احدکم خلف الامام فحسبہ
قراءۃ الامام واذا صلی وحدہ فلیقرأ ورواہ عنہ الدارقطنی مرفوعا وقال رفعہ وہم یعنی حدیث موقوف بر ابن عمر
صحیح ست مگر رفعش بآنحضرت ثابت نیست پس جواب داد ازان شیخ عابد سندی کہ اگر تسلیم کنیم کہ رفعش از
روی اسناد صحیح نیست لکن الظاہر ان ابن عمر سمع ذلک من النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما قرر ان الصحابی
اذا اخبر بامر لا مساغ للاجتہاد فیہ فلہ حکم الرفع وہنا کذلک فکانت مرفوعا حکما انتہی فظہر ان ہذا اولی مما رواہ
ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال صاحب الکافی شرح الوافی ما ملخصہ ان لا یقرأ المؤتم خلف الامام وقال الشافعی رحمہ اللہ
علیہ یقرأ الفاتحۃ لحدیث عبادۃ ولنا قولہ تعالی واذا قری القرآن الآیۃ والحدیث محمول علی الابتداء کما یدل علیہ
روایۃ ابی بن کعب لما نزلت ہذہ الآیۃ ترکوا القراءۃ خلف الامام وایضا لنا قولہ علیہ السلام من کان لہ امام و
الخبر المشہور انما جعل الامام لیؤتم بہ فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا واذا رکع فارکعوا واذا قال سمع اللہ لمن حمدہ
فقولوا ربنا لک الحمد فبین کیفیۃ الائتمام فامر البعض بالمشارکۃ وفی البعض بالسکوت وفی البعض بالمجاوبۃ فثبت
ان الائتمام علی ما علم لا علی نمط واحد قال العینی تمسک بقولہ علیہ السلام واذا قرأ فانصتوا ان ہذہ حجۃ صریحۃ
فی ان المقتدی لا یجب علیہ ان یقرأ خلف الامام اصلا علی الشافعی فی جمیع الصلوات وعلی مالک فی الظہر والعصر انتہی

ومالک

وما نقل عن بعض مشائخنا ان القراءة خلف الامام فيما لا يجهر لا يكره للاحتياط رده ابن الهمام حيث قال ثم
لا يخفى ان الاحتياط ليس في قراءة خلف الامام بل في عدمه لان الاحتياط هو العمل باقوى الدليلين وليس مقتضى
اقواهما القراءة كيف وقد روي من عدة من الصحابة فساد الصلوة بالقراءة خلفه فاقواهما المنع انتهى
كلامه مع تغيير يسير وفي النهاية منع المقتدي من القراءة مروي عن ثمانين نفرا من كبار الصحابة قال صاحب
الكافي منهم المرتضى والعبادلة وفي الكافي عن الشعبي ادركت سبعين بدريا كلهم على انه لا يقرأ خلف الامام
ذكره على القاري وغيره پس ازین آثار واخبار صاف بوضوح پیوست که اتفاق علماء صحابه وتابعین وغیره بر
ترک قراءة خلف الامام مطلقا یعنی فاتحه باشد یا غیر آن و صلوة سریه باشد یا جهریه اصلا نیامده اند و همین است
مذهب منصور موافقا لمسلک جمهور و کلام حضرت شاه ولی الله صاحب دلالت میکند بر اینکه مذهب شافعی
درین مقدمه خلاف جمهور است حیث قال في المسوى شرح الموطا في بيان حديث جابر من صلى ركعة لم يقرأ فيها بام
القرآن فلم يصل الا وراء الامام قلت وعليه اهل العلم الا ان الشافعي يقول من لم يقرأ فاتحة الكتاب في كل ركعة
فصلوته فاسدة انتهى و نگفته شود که بعضی روایات مذکوره بالا از هر قسم یعنی صحاح و ضعاف اند قابل احتجاج
نیست چراکه جواب این در اول تمهید گذشته که تضعیف محدثین حدیثی را در حق حنیفه مضر نیست چه ضرور
که او را هم حدیث مذکور بطریق ضعیف رسیده باشد وهو ظاهر لا خفاء فيه و مستند در محل تعارض و نزاع ثابت علیه
در تمام مقدمه بر ابناء کلام صرف بر روایت ضعیف نیست بلکه حدیثی یا زاید صحیح الاسناد در هر مطلب موجود و
در تائید آن اگر روایات ضعیفه هم بذکر آمدند موجب تقویت حجت اند نه محل اخذ و اعتراض چراکه خلاصه کلام
اینست که فرضیت قراءة في الصلوة بنص قرآنی فاقرءوا ما تیسر و قول النبي عليه الصلوة والسلام في تعليم الاعرابي
ثم اقرأ ما تيسر معك من القرآن رواه البخاري ثابت شد مطلق فاتحه باشد یا غیر آن امام باشد
یا مقتدی و تخصیص فاتحه بدون مخصص ترجیح بلا مرجح و مرسانید بدفع حجیت منقوقه و آنکه گفته شد تخصیص آن بقول
عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب رده العيني حيث قال لا يجوز ان يكون قوله لا صلوة الا بفاتحة الكتاب مخصصا

لانه ينافي معنى التيسير فينقلب الى التعسير وهذا باطل ولا يجوز ان يكون مفسرا لانه ليس فيه ابهام واما قول النووي ان
الفاتحة متيسرة فمقبول ان سورة الاخلاص اكثر تيسيرا من الفاتحة فما معنى تعيين الفاتحة في التيسير وهذا التحكم بلا دليل
انتهى بزيادة ما في العيني وايضا قال العيني ومن قال انه مجمل كالتيمي وغيره اي الكرماني وحديث عبادة مفسرا للمفسر
قاضي على المجمل فهذا بعيد جدا لانه لا يصدق عليه حد الاجمال كما ذكرنا عن قريب اشار اليه قال فليت شعري من
قال ان حد الاجمال يصدق على هذا والمجمل هو ما خفي المراد منه لنفس اللفظ خفاء لا يدرك الا بالبيان من المجمل سواء كان
ذلك لتزاحم المعاني المتساوية الاقدام كالمشترك او لغرابة اللفظ كالهلوع او لانتقاله من معناه الظاهر الى
ما هو غير معلوم كالصلوة والزكوة والربا فانظر ايها المنصف الناصح عن طريق الاعتساف هل يصدق ما قاله
من دعوى الاجمال وهل ينطبق ما ذكره الاصوليون في حد المجمل على ما يذكره فثبت التقصي عن دعوى الابطال و
الوقوع في مهمة التضليل انتهى هر گاه كه تقرر يافت فرضيت قراءة مطلقا پس ساقط گشت قراءة از
مقتدي خلف الامام بنزول آيت واذا قرئ القران فاستمعوا له وانصتوا لان نزولها كان
في الصلوة اجماعا قال الامام احمد كما روي بن كعب وهو من فقهاء الصحابة لما نزلت هذه الآية تركوا
القراءة خلف الامام وفرضيت فاتحه ازاول ثابت نيست كما مر باينكه مراد از لا صلوة الا بفاتحة الكتاب
محمول است بر نفي كمال كما في قوله عليه السلام لا ايمان لمن لا امانة له والا يلزم الزيادة على النص بخبر الواحد
وان تنزلنا وسلمنا ان خبر لا صلوة الخ يوجب فرضية الفاتحة قلنا قوله عليه السلام من كان له امام فقراءة
الامام له قراءة ومر تصحيحه بطرق صحيحة الاسناد مرفوعا ومرسلا فاذا صح فقد وجب ان يخص عموم لا صلوة
وحديث عبادة على طريقة الخصم مطلقا فيخرج المقتدي على طريقتنا ايضا لانه عام خص منه البعض وهو المدرك في
الركوع اجماعا فيجوز تخصيصه بالحديث المذكور وهذه الحجة ثانية لنا لاعتبار فيها مطلقا تقارب الحجة الاولى الثابتة
بالنص الصريح الذي في الصلوة وآنكه گفته شد كه سقوط قراءت از مقتدي بمقتضاي واذا قرئ القران فاستمعوا
له وانصتوا وخبر من كان له امام فقراءة الامام له قراءة ما وراي فاتحه مراد است بدليل حديث ابو داود عن عبادة

ابن الصامت معه جمله استثنائیه و غیره پس این دعوی نا مسموع است بچندین وجه اول آنکه حدیث عباده
مذکور ضعیف است جدا کما مر بیان ضعفه مشرحا پس از چنین حدیث تخصیص عموم آیت و تقیید اطلاق
حدیث صحیح اتفاقا جائز نیست بلکه اینچنین روایت بمقابله آیت و حدیث صحیح متروک العمل است اتفاقا
وجه دوم آنکه مقتضای حدیث عباده اینست که قراءة فاتحه خلف الامام واجب است مطلقا خواه کان الصلوة
جهریه او سریه و باین نهج معارض میشود باحادیث صحیحه من جمله آن معارض است بروایت مرویه عن عباده بسند
صحیح کما مر عن عبادة بن الصامت انه علیه الصلوة والسلام قال لا یقرأن احد منکم شیئا من القرآن
اذا جهرت بالقرآن وقال الدارقطنی رجاله کلهم ثقات ذکره الزیلعی گویم من اگر نبودی حدیث دیگر
بروایت اولی عباده غیر ازین روایت ثانیه از عباده رض تاهم کفایت میکرد همین روایت ثانیه از عباده برای
اثبات مطلوب ما چه اگر روایت اولی هم ضعیف نیست بجمیع طرق این روایت صحیح مع تنکیر لفظ شیئا من
القرآن که تعارض صریح پیدا کرده پس روایت اولی که ضعیف است واجب الترک گردید چرا که ترجیح بقوة سند
عند التعارض ثابت است اتفاقا و معهذا روایات دیگر هم معارض آن ثابت شده چنانچه بعض از ایشان ذکر می
آید منها ما روی مالک فی الموطا عن ابن شهاب عن ابن اکیمة اللیثی عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا فقال رجل نعم انا یا رسول الله
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اقول مالی انازع القرآن قال فانتهی الناس عن القراءة مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم بالقراءة من الصلوات حین سمعوا ذلک من
رسول الله صلی الله علیه وسلم وایضا رواه ابو داود فی سننه وقال حدیث ابن اکیمة هذا رواه معمر ویونس
واسامة بن زید عن الزهری علی معنی مالک انتهی وایضا روی هذا الحدیث احمد والنسائی والترمذی وابن ماجه
قال الترمذی وفی الباب عن ابن مسعود وعمران بن حصین وجابر بن عبد الله انتهی این حدیث صحیح الاسناد است
منها ما روی النسائی فی باب سجود القرآن اخبرنا علی بن حجر اخبرنا اسماعیل عن یزید بن خصیفه عن یزید بن عبد الله

بن قسیط عن عطاء بن یسار انه اخبره انه سأل زید بن ثابت عن القراءة مع الامام فقال لا قراءة مع الامام
فی شیء انتهی وایضا رواه مسلم فی صحیحه بهذا اللفظ ولفظ شیء درین حدیث که منکر وارد شده سیاق نفی است شامل
صلوة جهریه و سریه را و نکره لا قراءة مع لا نفی الجنس شامل است مر قراءة فاتحه وغیره را و روایت مسلم هم
باین لفظ آمده است کما هو موجود فی صحیحه منها ما روی النسائی فی باب ترک القراءة خلف الامام فیما جهر به انا
بن عبد الله بن المبارک حدثنا محمد بن سعد الانصاری قال حدثنی محمد بن عجلان عن زید بن اسلم عن ابی صالح
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الامام لیؤتم به فاذا کبر فکبروا واذا
قرأ فانصتوا انتهی ولفظ واذا قرأ فانصتوا فی الحدیث السابق فانتهی الناس عن القراءة صریح
الدلالت است براین که مراد عموم قراءت است ومعهذا متعین که وآن را روایت دیگر بلفظ شیئا من القرآن
وارد شده است منها ما روی الطحاوی فی معانی الآثار من الروایات المذکورة وغیرها وگذشته شد روایات
طحاوی را بسبب تکرار و خوف اطالت آنجا نیست که شافعیان هرگاه که مذهب خود را در قراءة خلف الامام
بصلوة جهریه از روایات صحیحه غیر محتمل الثابت ولی مخالف یافتند و نیافتند حدیثی صحیح موافق مذهب خود لاچار تدبیری کردند
قراءت خلف الامام در جهریه وقت قراءت امام واختیار کردند که امام سکوت کند بعد قراءت فاتحه برای
مقتدیان تا او شان فاتحه بخوانند چنانچه حالا حرمین همین معمول است پس ظاهر است که اگر نزد شافعیان حدیثی یا عادة
که ابو داود در روایت کرده به ثبوت رسیدی هرگز این تکلف خلاف وضع اختیار نمیکردند حال آنکه این سکوت
ایشان بدلیل محتاج است لازم می آید قلب موضوع چنانچه صاحب شرح وقایه میگوید سکوت الامام لقراءة
المؤتم قلب الموضوع معلوم شد که شافعیان هم درین مسئله حیرانند والله اعلم بالصواب وجه سیوم آنکه
مراد از حدیث من کان له امام فقراءة الامام له قراءة ما ورای فاتحه نمی تواند شد چه راوی حدیث که جابر
ابن عبد الله صحابی است او خود میگوید که مقتدی خلف الامام فاتحه هم نخواند و این معنی از جابر بن عبد الله بطرق
صحیحه متعدده به ثبوت پیوسته کما روی مالک فی موطأ حدثنا وهب بن کیسان انه سمع جابر بن عبد الله یقول من

صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصل الا وراء الامام انتهی وروی الترمذی فی جامعه قال حدثنا اسحاق بن
موسی الانصاری قال نا معن قال حدثنا مالک عن ابی نعیم وهب بن کیسان انه سمع جابر بن عبد الله یقول من
صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصل الا ان یکون وراء الامام وقال هذا حدیث حسن صحیح انتهی اقول رجاله
علی شرط مسلم وروی ابن ابی شیبة فی مصنفه حدثنا ابن عیینة عن وهب بن کیسان قال قال جابر بن عبد الله
من لم یقرأ فی کل رکعة بام القرآن فلم یصل الا وراء الامام انتهی وروی الطحاوی فی معانی الآثار محمد بن علی بن داود
البغدادی وفهد بن سلیمان حدثنا اسمعیل بن موسی حدثنا مالک فذکر هذا الحدیث باسناده انتهی و اینچنین حدیث
اگرچه سندش موقوف باشد بر صحابی لکن در حکم مرفوع است چرا که فقره اول حدیث دلالت میکند که نماز صحیح
نمیشود مگر بفاتحة الکتاب پس ثبت این فقره بروایات صحیحه مرفوعه در صحیح بخاری وغیره هم متحقق است پس اشتباهی
اینچنین امر در حق متعدی صحابی از رای خود بغیر سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی توان کرد پس این حدیث
اگرچه بظاهر موقوف است مگر در حقیقت حکم مرفوع دارد وجه چهارم آنکه از وی تا رسید اینکه حدیث جابر
ابن عبد الله مذکور بحکم مرفوع است از آثار صحابه هم ظاهر و هویداست چرا که اقوال جمهور صحابه خصوصا فقهای ایشان
باین شدت که کاشکی در دهن قاری خلف الامام حجر بودی و اخگر بودی و هو فاسق ولیس علی الفطرة و تفسد صلوته
علی الاطلاق بغیر بدون تخصیص فاتحه وغیره و صلوة جهریه و سریه ظاهر الدلالت است براینکه در این امر ثابت را
توهم و احتمال جانب مخالف اصلا نبود و الا سر زد شدن اینقدر وعید شدید از صحابه امر محتمل فیه با وجود دلما
احتیاط ایشان در امور دینیه ممکن نبود مگر وقتی که در قول خود مرتبه یقین حاصل شده باشد و نیست حصول این مرتبه یقین الا
بشنیدن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم وجه پنجم وجهیست شافی و کافی که ماده تنازع را از بیخ
بر کند و هو الحق المبین و آن اینکه همین روایت جابر بن عبد الله مرفوعا هم ثابت گردیده کما روی الطحاوی فی معانی
الآثار باسناد متصل مرفوع حدثنا بحر بن نصر حدثنا یحیی بن سلام اخبرنا مالک عن وهب بن کیسان عن جابر
بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من صلی رکعة فلم یقرأ فیها بام القرآن

فلم يصل الا وراء الامام انتهى گويم من هرگاه که عموم آيت واذا قرئ القرآن واطلاق خبر من كان
له امام در فاتحه وغيره بتفسير حديث صحيح موقوف و نيز بروايت مرفوع ثابت گرديد پس حسب آنچه بالا بيان داشت
حکم عدم خود شد و توهم را گنجايش نگذاشت اکنون اهل حق را بجز تسليم و انقياد محل دم زدن و مجال نفس برآوردن نيست
فظهر الحق يعلو ولا يعلى والله تعالى اعلم باقي ماند امري که گفته شد که ظاهر اصفاد آيت کريمه واذا قرئ القرآن
فاستمعوا له وانصتوا اينست که انصات براي استماعست و آن متصورست در جهريه نه در سريه پس حمل کرده
نشود خبر من كان له امام را هم بر صلوة جهريه تا موافق شود آيت و خبر بر يک محمل كما هو مذهب مالك و يؤيده ما روى
مالك في موطائه من الآثار قال مالك عن هشام بن عروة عن ابيه كان يقرأ خلف الامام فيما لا يجهر فيه الامام بالقراءة
قال مالك عن يحيى بن سعيد عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يقرأ خلف الامام
فيما لا يجهر فيه الامام بالقراءة قال مالك عن يزيد بن رومان ان نافع بن جبير بن مطعم كان يقرأ خلف الامام فيما
لا يجهر فيه الامام بالقراءة انتهى گويم من اين قول هم بچند وجه مدفوع ست وجه اول اينکه تخصيص انصات براي استماع
از قبيل امري جائز نيست بلکه آيت بر عموم خود باقيست كما مر بيانه و نيز در بعض روايات حديث وارد شده است
اذا قرئ القرآن فانصتوا پس انصات متعلق بوقت قرائت است و قرائت عامست جهريه و سريه را پس خبر هم
بهر دو صورت مرتبط خواهد شد و در آيت که بطور فاستمعوا له و بر جهريه خواهد شد وانصتوا بر عموم خود است
واگر انصات هم صرف براي استماع باشد لازم مي آيد ازين که اگر مقتدي قرائت امام را بسبب بعد از امام نشنود
پس اين مقتدي را انصات ممنوع باشد حالانکه مذهب امام مالك رحمه الله هم درين صورت نيست انصات بغير آن و نيز آنچه
مالك رح آثار نقل کرده اين فهم تابعين است و راي يک مجتهد بر ديگر لازم نيست چه جاي وقتي که اين معارض
بآيت وحديث صحيح باشد بلکه محتمل است که هر چه از صحابه نيز منقول است در ابتدا يعني قبل از نهي قرائت خلف الامام
خواهد بود تا مخالفت لازم نيايد كما روى ابي بن كعب لما نزلت هذه الآية تركوا القراءة خلف الامام پس معلوم
شد که در سابق خلف الامام ميخواندند بعد نزول اين آيت ترک کردند و آنچه بروايت مالک رح از قاسم بن محمد

منقول

منقول است تا نزد این خلاف ایشان ثابت شده است بحیث قال محمد در موطا نه حدثنا اسامة بن زید المدنی حدثنا
سالم بن عبد الله بن عمر قال کان ابن عمر لا یقرأ خلف الامام قال ای اسامة فسألت القاسم بن محمد عن
ذلک فقال ان ترکت فقد ترکه ناس ممن یقتدی بهم ای من الصحابة والتابعین و ان قرأت فقد قرأه ناس
یقتدی بهم وکان القاسم ممن لا یقرأ پس معلوم شد که نزد قاسم بن محمد که یکی از فقهای سبعه مدینه است قرائت
مطلقا هر دو امر جائز بودند و گاهی خواندندی و گاهی نخواندندی از اینجا حدیث وجوب قرائت نمی فهمید والا
چگونه ترک میکرد عمل بر آن بلکه مرجح قول وی اختلاف صحابه بود وجه دوم آن که اگرچه بعض آثار در قرائت
خلف الامام فیما لا یجهر ثابت گردیده اما آثار در عدم قرائت خلف الامام مطلقا یعنی بدون تقیید جهریه و سریه باین
کثرت رسیده اند که قائل گردد از شعبی ادرکت سبعین بدریا کلهم علی انه لا یقرأ خلف الامام وغیر از این هم بسیار اند
مگر در روایات مطلقه خصم را گنجایش تقیید نیست که از قبیل دعوی بلا دلیل باشد لهذا از این و گذشته در بیان
روایات نقل می آید که احتمال تخصیص بجهریه ندارد کما روی مسلم فی صحیحه عن عطاء بن یسار انه اخبره انه سأل زید بن
ثابت عن القراءة خلف الامام فقال لا قراءة مع الامام فی شیء انتهی المراد فی شیء من الصلوات کما هو مصرح
فی بعض الروایات قال الطحاوی حدثنا یونس بن عبد الاعلی حدثنا عبد الله بن وهب اخبرنی حیوة بن شریح عن بکر
بن عمرو عن عبید الله بن مقسم انه سأل عبد الله بن عمر و زید بن ثابت و جابر بن عبد الله فقالوا لا تقرأوا خلف الامام
فی شیء من الصلوات حدثنا یونس حدثنا ابن وهب اخبرنی مخرمة بن بکیر عن عبد الله بن الاشج عن ابیه عن عبید الله بن
مقسم قال سمعت جابر بن عبد الله فذکر مثله حدثنا یونس حدثنا ابن وهب اخبرنی مخرمة عن ابیه عن عطاء بن یسار
عن زید بن ثابت سمعه یقول لا یقرأ المؤتم خلف الامام فی شیء من الصلوات حدثنا فهد بن سلیمان حدثنا علی
بن معبد حدثنا اسمعیل بن جعفر عن یزید بن خصیفة عن عطاء بن یسار عن زید فذکر مثله قال الطحاوی فهؤلاء
جماعة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قد اجمعوا علی ترک القراءة خلف الامام و قد وافقهم علی ذلک ما قد
روی عن النبی صلی الله علیه وسلم مما قدمنا ذکره و شهد لهم النظر الذی به قد ذکرنا فذلک اولی مما خالفه انتهی

کلام الطحاوی نقلته من معانی الآثار و فی مصنف ابن ابی شیبة حدثنا معتمر عن ابی بشر عن سعید بن جبیر قال سألته
عن القراءة خلف الامام قال لیس وراء الامام قراءة انتهی و بعض آثار که دران هم تصریح تام آمده اند کما رواه محمد
فی کتاب الآثار اخبرنا ابو حنیفة قال حدثنا حماد عن ابراهیم قال ما قرأ علقمة بن قیس قط فیما یجهر فیه و لا فیما لا یجهر فیه
ولا فی الرکعتین الاخریین ام القرآن ولا غیرها خلف الامام انتهی قال العینی و فی التمهید ثبت عن علی و سعد و زید
بن ثابت انه لا قراءة مع الامام لا فیما اسر و لا فیما جهر انتهی حدثنا وکیع عن الضحاک بن عثمان عن عبد الله بن یزید
عن ابن ثوبان عن زید بن ثابت قال لا تقرأ خلف الامام لا ان جهر و لا ان خافت حدثنا الفضل عن الزبیر عن الولید
بن قیس قال سألت سوید بن غفلة اقرأ خلف الامام فی الظهر و العصر قال لا انتهی ما ابن ابی شیبة پس اکنون
هویدا گشت که مذهب جمهور صحابه همین است که قراءت خلف الامام مطلقا نباید خواند که ظاهر از اجماع ایشان
چنان مفهوم میگردد که نمی گویند ایشان مگر بعلمی که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده است چنانچه وجه ثالث
که عنقریب می آید پس ثابت شد این مدعا والله اعلم بالصواب. وجه سیوم دلیلیست قاطع و ملزم لا یحتمل التأویل بل
یدفع کل الاقاویل یعنی از حدیث مرفوع صحیح الاسناد ثابت گشته که در صلوة سریه قراءة امام برای مقتدی
کافیست مقتدی را نباید خواند کما روی محمد فی موطائه اخبرنا اسرائیل عن موسی بن ابی عائشة عن عبد الله بن
شداد بن الهاد قال أمّ رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس فی العصر قال فقرأ رجل خلفه فغمزه الذی یلیه فلما
ان صلی قال لم غمزتنی قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدامک فکرهت ان تقرأ خلفه فسمعه النبی صلی الله علیه وسلم
فقال من کان له امام فان قراءته له قراءة انتهی درینجا بار شبهه عود نکند که درین روایت قراءت ماورای فاتحه مراد است
زیراکه جواب ازین که قراءت خلف الامام مطلقا نباید فاتحه باشد یا غیر آن عنقریب بدلایل واضح گذشته و درینجا اثبات
این معنی منظور است که در سریه خلف الامام نباید خواند فلیحفظ و روی اللیث بن سعد عن ابی یوسف عن ابی حنیفة
عن موسی بن ابی عائشة عن عبد الله بن شداد عن جابر بن عبد الله ان رجلا قرأ خلف النبی صلی الله علیه وسلم
فی الظهر او العصر فاومأ الیه رجل فنهاه فلما انصرف قال أتنهانی ان اقرأ خلف النبی صلی الله علیه وسلم فتذاکرا ذلک

حتی سمع النبی صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی خلف الامام فان قراءة الامام
له قراءة انتهی ذکره المرتضی الحسینی فی شرح المسند وسنده صحیح وایضا اشار الی هذا الحدیث ابن الهمام فی فتح
القدیر حیث قال وفی روایة لابی حنیفة ان ذلک کان فی الظهر او العصر هکذا ان رجلا قرا خلف رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی الظهر او العصر فاومی الیه رجل فنهاه فلما انصرف قال اتنهانی قال العینی فی شرح البخاری واخرج
الدارقطنی عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یکفیک قراءة الامام خافت او جهر انتهی کم من الکون ثبت
وجهت آنکه حمل کرده شود آیت و حدیث بر یک محمل که قراءت خلف الامام مطلقا نباید خواند سواء کان
الصلوة جهریة او سریة ام القرآن او غیرها تا جمع شود تمامی احادیث و نص قرآنی کما هو الحق الصحیح در حکایت احق
بالاتباع حکایت حمایت یا سید هذا یحکی ان جماعة من العلماء اجتمعوا لمناظرة الامام الاعظم فی مسئلة قراءة
خلف الامام فاتوه قالوا اما دلیلک فی المنع من القراءة خلف الامام ونحن نرید ان نناظرک فی هذه المسئلة فقال لهم
الامام لا یلیق للواحد ان یناظر جماعة لکن لما اجتمعتم للمناظرة ولا بد لکم منها فاختاروا منکم واحدا یناظر فاختاروا
رجلا منهم فقال الامام لهم هذا قد اخترتموه قالوا نعم قال فان لزمته الحجة لزمتکم قالوا نعم فان قام مقامکم کذا کلمکم قالوا
نعم قال فهذا جواب ما جئتموه به حیث کان الواحد منکم یجوز ان یقوم عنکم فی المناظرة واکتفیتم به فهلا یکتفی
بقراءة امامهم ومناجاته فانصرفوا مقهورین والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب پس حالا سکوت کنیم تا بکلام
احسن علی کل حال من ضعیف الناس است که در مقامات اختلافیه بین الائمه مرجع اختلافات وقوع الاختلاف
بین الصحابة والتابعین است سکوت و ترک منازعه رنجتار پسندیده ترین امور میدانم چرا که دریافت شدن حق
بالتحقیق ممکن که توهم جانب مخالف را دران دخل نماند و مراد شارع که فی نفس الامر است معلوم شود ممکن نیست بلکه
منظور شارع همین است که اختلاف کرده تا حدیث اختلاف امتی رحمة ظهور گیرد ورنه اگر از طرف شارع ارشاد
این امر منظور بودی شدن متوقف است چنانچه در بعض امور ضروریه مثل فرضیت صلوة و صوم و غیره که کسی را
اختلاف نکرده دیده پس معلوم شد که خود شارع را درین اختلاف حکمتی است خاص که او موجب رحمت است کما قال آن

في جزيل المواهب في بيان اختلاف المذاهب اعلم ان اختلاف المذاهب في هذه الملة نعمة كبيرة وفضيلة عظيمة وله
سر لطيف ادركه العالمون وعمي عنه الجاهلون حتى سمعت بعض الجهال يقول النبي صلى الله عليه وسلم جاء بشرع واحد
فمن اين مذاهب اربعة ومن العجب ايضا من يأخذ في تفضيل بعض المذاهب على بعض تفضيلا يؤدي الى تنقيص
المفضل عليه وسقوطه وربما ادى الى الخصام بين السفهاء وصارت عصبية وحمية الجاهلية والعلماء منزهون عن ذلك
وقد وقع الاختلاف في الفروع بين الصحابة وهم خير الامة فما خاصم احد منهم احدا ولا عادى احد احدا فكيف وقد
ورد ان اختلاف هذه الامة رحمة من الله تعالى وقال عليه السلام ان اصحابي بمنزلة النجوم في السماء فبايهم اخذتم به اهتديتم
واختلاف اصحابي لكم رحمة وقال السيوطي ان في هذا الحديث فوائد منها اخباره صلى الله عليه وسلم باختلاف
المذاهب بعده في الفروع ورضاه بذلك وتقريره عليه ومدحه له حيث جعله رحمة ويستنبط منه ان كل المجتهدين
على هدى وكلهم على حق فلا لوم على احد منهم ولا ينسب الى احد منهم تخطئة لقوله صلى الله عليه وسلم فبايهم اخذتم به اهتديتم
وفي ذلك سر لطيف ثم روى البيهقي في المدخل بلفظ ما يشير لو ان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم لم يختلفوا لم
تكن رخصة انتهى كلام السيوطي ملخصا بسط طول لكن درين ايام مناسب بل لازم است كه ازين وساوس و
بحث جدل و مناقشه كه موجب تقبيح يا تفضيل ميشود محترز باشند ورتبه اجتهاد و استنباط احكام از نصوص و تمييز صحيح
از سقيم ودريافت معرفت ناسخ از منسوخ وغيره امور متعلقه آن درين ايام بسبب بعد زمان و غلبه جهل و فتور همت
گذشته است لهذا التزام تقليد لازم الا از طرف شارع بتقليد يكي از ابوحنيفه وشافعي وغيرهما رحمهم الله تعالى مامور نشده ايم
لكن هر گاه بيكبارگي عاجز شديم از معرفت احكام دين بجهت قصور در علم و فهم وسست همتي از سلف زده ايم چرا كه
ميترسيم كه اگر بر راي خود خواهيم شد بجهت عدم تفقه در دين و غلبه هواي نفس در مغاك ضلالت خواهيم
افتاد والا ما شاء الله پس راه سلامت روي همين است كه هر كه را توفيق يزدان دست دهد به تحقيق و تدقيق كوشد و از
بحث و منازع خود را دور كند و اتباع مذهبي از مذاهب اربعه اختيار كند زيرا كه اكثر مباحثه باين جنجال
وهرزه روي سخن ميشود تا آنكه بسا اوقات فاتح ديدار خويش مي فهمد كه حق بجانب من نيست لكن از ان

بمطلب هیچ اهل نفسانی و دعوای شیطانی باز میگردد بلکه جوابش این میشود که معنی آیت و حدیث بحسب دعوی باطل خود
تا دلیل کفر نعوذ بالله من شرور انفسنا و برای همین معنی از جواب مسئله هذا چند بار پهلو تهی کردم لیکن چون خلاص
ندیدم مگر تحریر آنها نیز استماع حال دین و تقوی مولوی محمد شاه صاحب که محرر این مسئله اند موید
این گشت چراکه اهل حق را غرض از استفتا تحقیق میشود نه بحث و جدل الله اعلم و اگر با وجود این مایه و عدم
بهم رسیدن مواد کما ینبغی چند سخن حسب حوصله ناقص خود از دلائل حنفیه هرچه بدست افتاده نوشته ام اگر کتب تتبع
کرده بعضی تحریر آورده ام و از خطا و سهو هیچ در این رساله امین نیم اگر کسی از اهل علم بر آن مطلع شود مرا هم اگر ممکن
باشد اطلاع رساند و حقا که جزاه الله خیر الجزاء فقال الله التوفیق لما یحب و یرضی و الهدایة الی طریق الهدی و آن تحصیل
خیر آن الاولی و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و صحبه اجمعین

تمت

بعنایت الله تعالی و توفیقه